

پیروزی در جنگ جهانی چهارم؛ در ستایش کردها و زاپاتیست‌ها

نویسنده: جان هالووی

مترجمان: جلال‌الدین رحیمی و مبین رحیمی

یک افتخار حیرت‌آور، یک سرور شگفت‌انگیز. من در مورد جنبش آزادی‌بخش کردها، چیزهای بسیاری آموختم. اما آیا این تحول، چیزی فراتر از یک جنبش کردی نیست؟ سرریزی در کار است، فورانی از کردستان؛ و این سرریز ما هستیم. ما فقط برای آموختن درباره‌ی آنها اینجا جمع نشده‌ایم، بلکه اینجا هستیم برای اینکه آنها پاره‌ای از ما هستند، همان‌گونه که ما بخشی از آنها هستیم. ما مدام مورد حمله واقع شده‌ایم و ناگزیر از یافتن راهی به بیرون هستیم. بنابراین اینجا جمع شده‌ایم نه فقط برای حمایت از آنها، بلکه همچنین از آن رو که آن‌ها در خود ما نیز نوعی امید برمی‌انگیزند. ما در تلاش برای ایجاد یک جهان دیگر، در مقابل و فراسوی این جهان ویرانی و مرگ هستیم، و نمی‌دانیم که این مهم را چگونه باید به انجام برسانیم. به همین خاطر است که ما در حال گام برداشتن می‌پرسیم و در عین طرح پرسش گام بر می‌داریم. ما در حال فراگرفتن و در آغوش کشیدن یکدیگر گام بر می‌داریم.

ما به شکلی هر دم تهاجمی‌تر مورد یورش قرار می‌گیریم. این یورش به حدی تهاجمی است که گاهی اوقات یک شب تیروتار و بدون سپیددم مینماید. زاپاتیست‌ها آن را جنگ جهانی چهارم می‌خوانند، اما نام چندان مهم نیست. جنگ سرمایه بر علیه انسانیت، عبارتی است که در چند روز گذشته [در این کنفرانس‌ها] زیاد شنیده‌ایم. آیوتزیناپا [۱] نامی است، که هم‌اکنون در گوش کسانی از ما که در مکزیک و در جاهای بسیار دورتر زندگی می‌کنند، طنین می‌افکند. اما در مقابل، شمایل متعدد دیگری و تصورات بسیار دهشتناکی همه‌های سرمایه‌داری وجود دارند: گواتانامو، همین چند هفته پیش غرق شدن بیش از سیصد مهاجر در مدیترانه، داعش و هراس بی‌پایان جنگ در خاورمیانه، خسارات ناشی از سیاست‌های ریاضتی در سرتاسر اروپا و بویژه یونان، حملات پی‌درپی به اندیشه‌ی انتقادی در دانشگاه‌های جهان، و غیره و غیره. همه‌ی اینها، نشانه‌های زشتی خشونت‌آمیز جهانی هستند که مالک و حکم‌فرمای آن پول است. بدین ترتیب، جنگ جهانی چهارم نه کنترل آگاهانه حملات، بلکه به‌همپیوستگی منطقی و بازتولید مداوم یورش پول علیه انسانیت است.

II

جنگ جهانی چهارم: بحرانه‌ای سرمایه‌داری؛ سرمایه ناچار است زنده بماند، سرمایه به هر طریق ممکن در حال مبارزه برای بقا است؛ برای بقای سیستمی که با عقل جور در نمی‌آید، سیستمی که فراسوی بازتولید خودش هیچ معنایی ندارد.

نفس وجود سرمایه یعنی تعدی. سرمایه همه‌ای است که هر روز و هر دقیقه به ما می‌گوید: «شما باید فعالیت‌تان را به نحوی مشخص شکل دهید. تنها فعالیتی که در این جامعه معتبر است، فعالیتی است که به سرمایه سود برساند. به بیانی دیگر، کار [۲].» این نظریه‌ی کارمحور ارزش است، نظریه‌ای که طی دو روز گذشته بسیار نارسا توضیح داده شد.

نظریه‌ی کارمحور ارزش مارکس، به سه دلیل اهمیتی بنیادین دارد. نخست: به ما می‌گوید که سرمایه، وابسته به تبدیل کردن فعالیت روزانه‌ی ما به کار است (چیزی که مارکس کار انتزاعی یا کار بیگانه‌شده نامید)، به بیانی دیگر تبدیل فعالیت ما به یک فعالیت ویژه، که ارزش می‌آفریند و نهایتاً برای سرمایه سود به ارمغان می‌آورد. این امر ضعف سرمایه، و وابستگی‌اش به ما را آشکار می‌سازد. دوم: این تئوری به ما می‌گوید، که فرایند تبدیل فعالیت ما به کار، فرایند تاموتامی [۳] است که ما را منقاد منطق یکپارچه‌ساز سود می‌کند. این مورد هم پیشاپیش به ما می‌گوید که انقلاب باید به گونه‌ای چندپاره کردن این فرایند تاموتام باشد، یک جنبش تمامیت‌زدا [۴]، یا به قول زاپاتیست‌ها خلق یک جهان که شامل جهان‌های پرشمار دیگر است. ثالثاً نظریه‌ی کارمحور ارزش به ما می‌گوید این محرک، که ما را به دگرپرسی فعالیت (یا عمل‌مان) سوق می‌دهد، یک پویا دارد: این پویا از این واقعیت نشأت می‌گیرد که مقدار ارزش‌افزایی به واسطه‌ی مقدار زمان مورد نیاز کار اجتماعی لازم برای تولید یک کالا تعیین می‌شود، و این کمیت مدام در حال سقوط

است. بنابراین ضعف سرمایه نه تنها وابستگی‌اش به دگرذیبی فعالیت ما به کار است، بلکه علاوه بر آن، در وابستگی‌اش به سریع و سریع‌تر کار کردن ما نیز هست. این ضعف ذاتی به گرایش به بحران بدل می‌شود. نظریه‌ی کارمحور ارزش مارکس یک فریاد است، یک فریاد از رنج و خشم علیه این شیوه‌ی سازمان‌یابی اعمال خلاقانه‌ی ما. اما همچنین خروشی امیدوارانه است، امیدی که به ما می‌گوید این سیستم که دارد نابودمان می‌کند، یک ضعف مهلک دارد: این واقعیت که سرمایه به ما وابسته است.

این نکته بسیار مهم است، زیرا به نظر می‌رسد طرح بسیاری از چیزهایی که دیروز گفته شد این بود که مارکس جامعه‌ای را که بنیان آن کار باشد تأیید می‌کند، در حالی که آنچه مارکس گفته است، دقیقاً عکس این خوانش‌ها است. اگر سرمایه را نخوانده‌اید لطفاً بخوانید، اگر هم خوانده‌اید، لطفاً یکبار دیگر آن را بخوانید، این را از همه‌ی شما درخواست می‌کنم: به ویژه از آنارشیست‌ها، و بیشتر از آنها از مارکسیست‌ها، و از دیوید گرابر و دیوید هاروی، و عبدالله اوجالان، البته اگر راهی وجود داشته باشد که سخنان من به جزیره‌ای که او در آن زندانی است برسد. کار یک تولید بی معنی است. دیوید گرابر دیروز این را به خوبی گفت، اما مارکس صدوپنجاه سال پیش این حرف را زده بود. با این وجود مسئله از این نیز فراتر می‌رود: کار نابودی اشکال انسانی و غیر انسانی حیات است.

III

سرمایه تهاجم، و در زمان بحران تشدید این تهاجم است. در بحران کنونی، سرمایه کران‌های توانایی‌اش برای تحمیل منطق سود، یعنی منطق بیمعنا‌ی سریع‌تر، سریع‌تر، سریع‌تر بر زندگی انسانی را جابجا می‌کند. ما بحران سرمایه هستیم.

سرمایه تلاش می‌کند به دو شیوه راحل را بیابد: نخست با فشار بیشتر و اقتدارگراتر شدن، از سر راه برداشتن همه‌ی کسانی که مانعی هستند در مقابل جامطلبی‌های سرمایه. آیتزینایا، پنجاه زندانی سیاسی در ایالات محل زندگی من یعنی پوئبلا [5]. دوم، با به راه انداختن یک نمایش خیالی عظیم: اگر نمیتوانیم از شما به نحوی که نیاز داریم بهره‌مندی کنیم، بگذارید وانمود کنیم که می‌توانیم. بگذارید اعتبار/ بدهی را گسترش دهیم: و از این‌جا انبساط شدید سرمایه در شکل پولی حاصل می‌شود. اما بحران سال ۲۰۰۸ به وضوح محدودیت بازی بگذارید وانمود کنیم را به نمایش گذاشت و سرمایه را ناچار ساخت که از این هم اقتدارگراتر بشود. جنگ جهانی چهارم، جنگ بر علیه انسانیت است. ما باید در این جنگ پیروز شویم، شکست در آن یعنی پذیرفتن احتمال و امکان نابودی زندگی انسانی. ما باید این جنگ را ببریم، منظور از پیروزی (صرفاً) به دار آویختن بانکداران و سیاستمداران بر فراز تیرهای چراغ برق نیست (هرچقدر چنین کاری جذاب باشد)، بلکه در هم شکستن دینامیسم نابودی است، یعنی در هم شکستن سرمایه. توقف ایجاد سرمایه، و توقف کار. بیا بید بجای این‌ها، به انجام کارهای معقول و پرمعنا روی بیاوریم. بیا بید شیوه‌ی زندگی متفاوتی را پی‌ریزی کنیم.

استراتژی تلاش برای رهایی از سرمایه از طریق بازتولید کمتر تهاجمی آن جوابگو نیست، هرچقدر که از روی حسن نیت باشد و هر قدر برخی از ثمرات آن واقعی باشند. نگاه کنید به وضع حاضر در بولیوی، ونزوئلا، و یونان: چیزی به نام سرمایه‌داری ملایم وجود ندارد. یونان هر روز به ما نشان می‌دهد که استراتژی به ظاهراً واقع‌بینانه‌ی ایجاد گونه‌ای دیگر از جامعه از طریق دولت، در واقع مطلقاً غیرواقع‌بینانه است.

این اندیشه که سرمایه را می‌توان با ورود به دولت متوقف ساخت با عقل جور در نمی‌آید، زیرا دولت فرمی از روابط اجتماعی است که وجود خود را را به سرمایه مدیون است. ما باید از مسیرهای دیگری برویم، از مسیرهایی متفاوت، در جایی که تنها مسیرهای موجود آن‌هایی هستند که ما با گام زدن خود خلق می‌کنیم. این وظیفه‌ی ما است، وظیفه‌ای که نمی‌توان آن را به دیگری محول کرد، نمی‌توان به سیاستمداران سپرد، و به همین ترتیب این رسالت را نمی‌توان به «جنبش آزادیبخش کردها» و زاپاتیست‌ها سپرد. این مبارزه از آن ما است، اینجا و اکنون در هامبورگ یا هر جایی که زندگی می‌کنیم – و نه فقط در جایی که زاده شدیم، یا در جایی که پدر و مادرانمان چشم به جهان گشوده‌اند، اگرچه زادگاه ما بخشی از جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم.

ما در مرکز ایستاده‌ایم. این «ما» که نقطه‌ی عزیمت قرار گرفته خودمتناقض است، یک «ما» که همواره در حال پرسیدن است، یک «ما» که در همه حال در سر رویا می‌پروراند، و از همه مهم‌تر، هر لحظه سودای ریسندگی دارد. در عمل، ما بنیان‌های یک جامعه‌ی متفاوت را با ریسیدن آن طی یک جنبش می‌سازیم، جنبشی که پیش می‌رود، در مقابل و فراسوی انقیاد سرمایه‌دارانه‌ی فعالیت ما در حصار تمامیت سربسته‌ی کار بی‌معنا. این صرفاً یک پروژه نیست، بلکه چیزی است که ما همین الان در حال انجام‌اش هستیم، و همیشه در کانون مبارزات ضدسرمایه‌داری قرار داشته است. ما از طریق ضدیت با کار، جلوی سرمایه می‌ایستیم، با خلق جهانی که شامل جهان‌های دیگر است، جهان‌هایی که

ما را بسوی خودسامانی [۶] سوق می‌دهند. همه‌ی این ریسیدن‌ها تناقض‌آمیز هستند، همه با مسئله‌ی غامض مواجهه با جهان تحت سیطره‌ی پول و ارزش روبرو هستند. به همین دلیل است که اینها را نمی‌توان به مثابه یک خودآیینی فهمید، در بهترین حالت خودآیین‌سازی [۷] هستند، تَرَک‌ها و شکاف‌هایی‌اند در تاروپود سلطه.

در این رهیافت یک شور شاعرانه وجود دارد: لزوماً نه در زبان، بلکه در نفس جابجا شدن مبارزه. اکنون در جهانی زندگی می‌کنیم که هنوز به وجود نیامده، و امیدوار هستیم که این جهان را با زندگی در آن خلق کنیم. در جهانی زندگی می‌کنیم که هستی آن بالقوه است، به جای قلمرو وجه اخباری [۸]، در قلمرو وجه شرطی [۹] زندگی می‌کنیم. چنین چیزی انقلاب در آینده نیست، یک جهان پس از سرمایه‌داری نیست که در لحظه‌ی حال آفریده شود. این جهان درون سرمایه‌داری، در برابر و فراسوی آن [۱۰] قرار دارد، اینجا و اکنون. ما هم‌گونی زمان را در هم می‌شکنیم، ما مرزهای فضا را در هم می‌شکنیم. برای زاپاتیست‌ها، کرامت مفهومی بنیادین است، کرامت کسانی که در مبارزه هستند، کرامت کسانی که درون، در مقابل و فراسوی جهانی زندگی می‌کنند که بنیان آن نفی شأن انسانی است. شاعرانگی بیانی‌های [۱۱] نوشته شده توسط فرمانده مارکوس [۱۲] (و اینک گالیانو [۱۳]) از آن یک شخص نیست، بلکه شاعرانگی یک جنبش است، یک آدین الحاقی به جنبش نیست، بلکه هسته‌ی آن است. این شور شاعرانه نه فقط از آن زاپاتیست‌ها، بلکه سنت تفکر انتقادی است، سنتی که مارکس، بلوخ، بنیامین، آورنو، مارکوزه، ونگم و بسیاری دیگر آن را تداوم بخشیدند. این شاعرانگی در بیش‌تر سخنرانی‌های دو روز گذشته نمایان بوده است.

IV

این رهیافت، بسیار جذاب است. نوعی زیبایی و یک هسته‌ی اخلاقی در آن نهفته است. این رویکرد، اصول اخلاقی و سیاست انقلابی را به یک مسیر می‌کشاند: جهانی که ما خلق می‌کنیم جهانی است که باور داریم باید وجود داشته باشد. اما آیا این تفکر واقع‌بینانه است؟ در بحبوحه‌ی جنگ‌ها، و در زمانه‌ی حمله‌های تندوتیز سرمایه‌داری، آیا از پیش تصور کردن جهانی که می‌خواهیم آن را خلق کنیم، یک رهیافت واقع‌بینانه است؟ **صحت اخلاقی یا شور شاعرانه کافی نیست: ما واقعا می‌خواهیم با پیروزی در جنگ جهانی چهارم آن را به پایان بریم، با خلق یک جهان رها از سرمایه‌داری.**

ما نمیدانیم [که این رهیافت واقع‌بینانه هست یا نه]، اما می‌دانیم که رهیافت نخست (رهیافت ظاهراً واقع‌بینانه) جوابگو نیست، اما این به معنای مثر مثر بودن رهیافت دوم نیست. ما همچنین می‌دانیم که رهیافت دوم به ناچار تناقض‌آمیز است، و می‌دانیم در اینجا خلوصی در کار نیست. ما با ریسیدن یک جهان دیگر، به طرق گوناگونی مبارزه می‌کنیم. این ریسیدن‌ها در سرتاسر جهان اتفاق می‌افتند، مدام تحت تهدید سرمایه قرار می‌گیرند و مکرراً توسط آن خرد و خمیر می‌شوند، و ما باز آن‌ها را از سر می‌گیریم. امیدوارم ریسندگی در این آودی‌مکس [۱۴] [سالن کنفرانس] نیز مثالی هرچند کوچک، اما پرمعنا باشد. هیچ الگو یا قواعدی برای چگونگی انجام این کار وجود ندارد. با این حال مثال‌های خیره‌کننده‌ای داریم، تجربه‌هایی که در این آسمان‌ظلمانی و پریشانی‌آور، روشنایی‌بخش هستند. این مثال‌ها با قدرت و زیبایی خود الهام‌بخش ما هستند. مبارزه‌ی زاپاتیست‌ها یک نمونه‌ی باشکوه است. مبارزه کردها هم، با همه زیبایی‌های بدیعی که اکنون به گوش ما می‌رسد، نمونه‌ای دیگر است.

برگرفته از سایت پرولماتیکا

* ویراست سخنرانی جان هالووی در کنفرانس:

«ضدیت با مدرنیته سرمایه‌داری: تشریح مدرنیته سرمایه‌داری - برپایی کنفدرالیسم دمکراتیک»

هامبورگ: ۵ - ۳ آوریل ۲۰۱۵

[۱] Ayotzinapa

[۲] labour

[۳] totalising

[۴] detotalisation

[۵] مکزیک. یکی از ایالات سویک‌گانه‌ی Pueblal

[۶] self-determination

[۷] autonomising

[۸] the indicative

[۹] the subjunctive

[۱۰] in-against-and-beyond

[۱۱] communiqués

[۱۲] Subcomandante Marcos سخنگوی ارتش رهایی‌بخش زاپاتیستا در مکزیک

[۱۳] Eduardo Galeano خیرنگار، نویسنده و رمان‌نویس چپ‌گرای فقید اهل اروگوئه

[۱۴] AudiMax